

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

دیدار حجت خدا، با عبور از خود دروغین و ملاقات خود حقیقی^۱

✿ خودت یکی هستی، یکی را هم باید ببینی. آن یکی حجت خداست. حقیقت انسانی است.

یکی را باید ملاقات کنی؛ باید بتوانی ببینی و به دیدارش نائل شوی؛ و آن یکی حقیقت خودت است. باید به حقیقت خودت برسی! به حقیقت خودت که برسی، آن یکی را ملاقات می‌کنی. اگر بتوانی از این من دروغین، من کاذب، من خیالی و موهوم خودت نجات پیدا کنی و به من حقیقی خودت نائل واصل شوی، آن حقیقت را می‌بینی؛ چون حجت خدا، آیه‌ی کبرای خداست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي**^۲؛ برای خدا آیه‌ای بزرگ‌تر از من نیست. پس آیه‌الله‌الکبری امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ ولایت است. از طرفی قرآن فرمود: **سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ**^۳. آیات ما، هم در آفاق قابل دیدن است، هم در انفس یعنی در درون؛ هم در جهان بیرون هم در جهان درون. پس آن حقیقت ولایت را در جهان درون می‌شود ملاقات کرد. در وجود خودت آن حقیقت هست. آن حقیقت را باید در باطن خودت ملاقات کنی. آن حقیقت چیست؟ آن حقیقت خودت است. اگر به حقیقت خودت رسیدی، حجت خدا را ملاقات کرده‌ای؛ یعنی قیامت صغری برپا شد. قبلاً به این حدیث

^۱. طیب، مصباح‌الهدی، ص ۲۰۶ ف ۳.

^۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۹۸ و صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۷.

^۳. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳.

اشاره کرده‌ام که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: اگر از عمر دنیا بیش از یک روز نمانده باشد، خدا همان روز را آن قدر طولانی می‌کند که یکی از فرزندان من که هم‌نام و هم‌کنیه‌ی من است ظهور و قیام کند و دنیا را درحالی که پر از ظلم و جور است از عدل و داد آکنده کند.^۴ یعنی ولو یک روز مانده به قیامت، ظهور اتفاق می‌افتد. قیامت، ظهور خود خداست. یک روز مانده به قیامت کبری که ظهور خداست، قیامت صغری برپا می‌شود که ظهور حجّت خداست. لذا در سلوک این‌گونه است؛ اول باید با حقیقت خودت ملاقات کنی. اینکه در ملاقات چه می‌بینید، ان‌شاءالله خودتان ببینید؛ گفتنی نیست. ان‌شاءالله همه‌ی ما ببینیم. نگوییم ببینید؛ برای خودم هم دعا کنم. ان‌شاءالله همه‌ی ما ببینیم. حقیقت خودتان را ملاقات کنید. اول هم که ملاقاتش می‌کنی یک بچه است؛ یک بچه‌ی پنج ساله! در آغاز عصر امامت امام‌زمان علیه السلام، حضرت پنج ساله بودند. در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شدند. سال ۲۶۰ هجری قمری رحلت امام‌عسکری علیه السلام و آغاز امامت حجّت خداست. پس اولین ملاقات با حقیقت خودت به صورت یک بچه‌ی پنج ساله است. آن حقیقت را می‌بینی و ملاقات می‌کنی. اینکه بعد چه می‌شود، ان‌شاءالله خدا خودش دستمان را بگیرد و نشانمان دهد.

پس حقیقت خودت را بشناس تا حجّت خدا را بشناسی و ملاقات کنی. تا وقتی این در و آن در می‌زنی از دیدن خبری نیست؛ گرچه این در و آن در زدن هم قشنگ است. مسجد سهله می‌روی؛ مسجد جمکران می‌روی؛ این ور و آن ور می‌روی... این تقلاها هم خیلی دوست‌داشتنی و قشنگ است. اگر این تقلاها را نکنی به نقطه‌ی یأس نمی‌رسی تا از تقلا و از نفس بیفتی. تا نفس داری باید تقلا کنی. وقتی از نفس افتادی و هیچ رمقی برایت نماند، حجاب‌ها کنار می‌رود و می‌بینی چیزی که این ور و آن ور دنبالش می‌گشتی و می‌گفتی: **أَبْرَضُوا أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طُؤِي؟**^۵ آیا پشت کوهی؟ در رضوایی؟ در ذی-طوایی؟ یا جای دیگری هستی؟... می‌بینی که همین‌جا بود! گفت: یار در خانه و ما گرد جهان می-

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۷ و ترمذی، جامع‌الصّحیح، ج ۲، ص ۴۶.

۵. محدّث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

گردیم. منتها تا آن تَقَلَّاهَا را نکنی نمی‌بینی. آن تَقَلَّاهَا باید بشود. خیلی شریف است؛ خیلی دوست-داشتنی است؛ تَقَلَّاهای عاشقانه‌ای است. برای دیدار حَجَّتِ خدا به این در و آن در می‌زنند. آواره‌ی کوی و برزن و بیابان می‌شوند. خیلی دوست‌داشتنی و شریف است. نکند خدای نکرده کسی کوچک نگاه کند یا بی‌ادبی کند. همین‌ها هم قشنگ است. آنها هم که این ور و آن ور به امید دیدن حضرت می‌روند خیلی قشنگ است؛ ولی بالأخره روزی از نفس می‌افتد و آن روز که از نفس افتاد، آن حقیقت را می‌بیند. وقتی تَقَلَّاهایش به جایی نرسید و مأیوس شد، حجاب می‌افتاد و حقیقت را می‌بیند. می‌بیند که همراه خودش بود. وقتی جمکران می‌رفت، او همراهش جمکران می‌رفت. وقتی مسجد سهله می‌رفت، او همراهش بود و با همدیگر مسجد سهله می‌رفتند. او نگاهش را به دور دوخته بود؛ این در نزدیکی کنار خودش بود. فرمود: **قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ**؛^۶ انتظار بکشید؛ **إِنِّي مَعَكُمْ**؛ من با خودتان هستم. شما منتظرید؟ **إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ**! مع شما هستم؛ با خودتان هستم! منتها شما چشمتان را به دور دوخته‌اید من از دور بیایم. بغل دستت را نگاه نکردی؛ خانه‌ات را نگاه نکردی. یک نگاه به خانه‌ی دلت می‌انداختی می‌دید که من هم با خودت هستم. وقتی دنبال من می‌گشتی، با خود من دنبال من می‌گشتی. وقتی از نفس افتادی، همه‌ی دوندگی‌هایت را کردی و به هیچ‌جا نرسید و زمین افتادی، امید بریدی از اینکه بتوانی ببینی، آن زمان خواهی دید.

ماجرای علی‌بن‌مهزیار را به یاد دارید. اینها چیزهای ظاهری است که به ما نشان داده‌اند تا کمی بو ببریم. علی‌بن‌مهزیار چقدر سفر حج رفت به امید اینکه به ملاقات حجت خدا نائل شود؛ آن قدر رفت، رفت، رفت... سال‌های پیاپی تا بلکه در عرفات حجت خدا را ملاقات کند؛ چون حضرت یقیناً روز عرفه در عرفات هستند؛ حضرت امیرالحاج هستند. سال‌های پیاپی شاید بیست سی سفر، در سرگذشتش نقل کرده‌اند. آن قدر رفت که مأیوس شد. گفت نخیر نمی‌شود. تصمیم گرفت امسال حج نرود. مأیوس که شد، کسی سراغش آمد و گفت: علی‌بن‌مهزیار مأیوس شدی؟ امسال بیا حج! به دیدار حضرت نائل

۶. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۱۰۲.

می‌شوی! مایوس که شد در برایش باز شد؛ راه برای ملاقات گشوده شد. بیش از این پرده‌ها کنار نرود؛ ان‌شاءالله خودشان عنایت کنند. کمی توجه کنیم. باید عبور کنیم. تصنعی و با هل دادن نمی‌شود. دروغی نمی‌شود گفت من از نفس افتادم. نمی‌شود ادای شخص از نفس افتاده را درآورد. انسان واقعاً باید تقللاً‌هایش را بکند. تا وقتی موجودی داری، در کاسهات چیزی هست، راه نداری. حضرت عیسی علیه السلام می‌خواست برود، یک سوزن با خودش برداشته بود که اگر تیغی به پایش رفت با این سوزن درآورد. گفتند راه نداری! این سوزن مانع است. سوزن را بینداز تا بتوانی بیایی. تا در کاسهات چیزی داری، راه نداری. حالا در کاسهات نماز داری، روزه داری، عبادت و تقوا داری، کشف و شهود و کرامت داری، هر چه داری، راه نداری. اگر دست خالی مطلق شدی، دیدی هیچ‌چیز جز فقر ندارم؛ هیچ‌چیز جز فقر ندارم؛ چه دارم؟! این نماز است؟ روزه است؟ عبادت و طاعت است؟! اینها چیست خدایا؟ جز اسباب خجالت هیچ نیست. این کجا و مقام ربوبیت و الوهیت تو کجا؟ خدایا این هم شد عبادت؟ این از هر معصیتی بزرگ‌تر است. گفت:

زاهدان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

باید موجودیت خالی شود. اگر خودت را دست خالی مطلق دیدی، آنجا راه داری. البته خود اهل- بیت علیهم السلام کاسه‌ی دوست خود را از زیر سوراخ می‌کنند که چیزی درونش جا نگیرد؛ چیزی در آن جمع نشود. پرده‌ها را کنار بزنیم... اگر واقعاً دیدند عبادات و طاعات و مجاهداتش کم‌کم در کاسه‌اش جمع شده، یک‌دفعه یک گناه بزرگ در کاسه‌اش می‌گذارند! آن‌چنان این کاسه از ته سوراخ می‌شود که هرچه موجودی است، خالی می‌شود. همه‌ی بادش خالی می‌شود. همه‌ی ادعای تقوا، ورع، پاکدامنی و زهدش فرو می‌ریزد. آنها می‌کنند؛ نه اینکه العیاذبالله خدای نکرده کسی بی‌ادبی کند، جسارت کند، بگوید من خواستم گناه کنم تا کاسه‌ام سوراخ شود! نه این‌طوری نمی‌شود؛ تصنعی نمی‌شود.

ان شاء الله با معرفت نیاز به معصیت نباشد؛ با معرفت بفهمد که واقعاً هیچ موجودی ندارد. این طاعت و عبادت مال من بود؟! کجایش مال من بود؟ بدنی که با آن نماز خواندم مال من بود که عبادت را به حساب خودم بگذارم؟ این فهم و شعور مال من بود؟ قوه و رمقی که بلند شدم نماز خواندم مال من بود؟ این توفیقی که موقت شدم عبادت را به جا آورم مال من بود؟ اینکه اصلاً با عبادت آشنا شوم مال من بود؟ یا خدا پیغمبرش را فرستاد یادم داد؟ کجایش مال من بود که به حسابم بگذارم و به خاطر طاعت و عباداتم دچار غرور شوم؟ شما پول زیاد دارید، مرا غرور می‌گیرد؟!

لذا مؤمن اگر عبادت ثقلین، جن و انس، را یک‌تنه انجام داده باشد در کاسه‌اش هیچ موجودی نمی‌ماند. هیچ موجودی نمی‌ماند! می‌گوید من نبودم؛ به من چه! کجای این مال من است که به حساب خودم بگذارم و عجب بگیرم؟ این به یک لحاظ؛ به لحاظ دیگر، از یک طرف به طاعت و عبادت خود نگاه می‌کند و از طرف دیگر به حقّ عظیم خدای متعال می‌نگرد و می‌گوید خدایا من چه کار کردم؟! چه معصیتی بزرگ‌تر از این عبادتی که به جا آوردم! از آن طرف هم به اولیاء بزرگ خدا نگاه می‌کند؛ نماز امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌بیند؛ شرمنده‌ی نماز خودش می‌شود. انفاق اهل بیت علیهم السلام را که در سوره‌ی هل‌اتی اشاره شده می‌بیند، از انفاق خودش شرمنده می‌شود. ان شاء الله با معرفت کاسه‌مان سوراخ شود و نیاز نباشد که معصیت کاسه‌ی ما را سوراخ کند؛ لذا وقتی دست خالی مطلق شدیم، می‌شویم فقر مطلق! آن وقت غنیّ مطلق غیرتش قبول نمی‌کند که فقیر را رها کند. او غنیّ مطلق، آجودالاجودین و اکرم‌الاکرمین است؛ مگر غیرتش قبول می‌کند یک فقیر مضطرّ زمینگیری را که نه در دنیا نه در آخرت هیچ ندارد، رها کند؟ **يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ اِزْحَمَ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَ لَا الْآخِرَةُ**.^۷ او غیرتش قبول نمی‌کند، فقیری این‌طور زمینگیر را ببیند و دستش را نگیرد؛ منتها باید پیدا کنی؛ دست خالی بودن را بفهمی. **يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ! اِي عَزِيزًا! خدای عزیز است. لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ**.^۸ خدا

۷. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۶، ص ۲۹۵ و نراقی، معراج السعاده، ص ۶۸۶.

۸. سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۸.

عزیز است؛ پیامبر عزیز است؛ ائمه عزیزند. **يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ**. با دست خالی آمدیم. دست خالی بیا؛ آن وقت بین غیرت عزیز قبول می کند تو را برگرداند؟ **تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**. دست خالی بیا ولو گناهکار و آلوده باشی؛ ولو یوسف را در چاه انداخته باشی؛ اما او غیرتش قبول نمی کند. او می داند که تو بودی که یوسف را در چاه انداختی؛ اما خود یوسف است که غیرتش قبول نمی کند تو را دست خالی برگرداند. **يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ**.^۹ **تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ**.^{۱۰} ما کسی غیر از تو نداریم. درست است آلوده ایم؛ اما کسی غیر از تو نداریم. کجا برویم؟ **يا مولانا «اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»**^{۱۱} اگر انسان این گونه در خانه‌ی حجت خدا برود؛ قابل تصور است حجت خدا در را باز نکند به روی این فقیر تهیدست؟ فقیر زمینگیر؛ فقیری که در دنیا و آخرت هیچ ندارد.

هیچ کس هیچ چیز ندارد؛ منتها باید این هیچ نداشتنمان را پیدا کنیم. لذا فرمود: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**.^{۱۲} همه مضطر هستند؛ منتها مضطر باید اضطرار خودش را پیدا کند. آنگاه اگر دست به دعا بلند کند؛ مگر ممکن است پاسخ او را ندهند؟ جوابش را که می دهند هیچ، این فقیر مطلق را در تخت فرمانروایی عالم می نشانند! **وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ**.^{۱۳} فقیر شد؛ مضطر و دست خالی شد. دست خالی که آمدی، یعنی به عبودیت مطلق نائل شدی. دیدی هیچ نداری! نه دنیا داری نه آخرت، نه طاعت داری نه عبادت، نه علم داری نه معرفت، هیچ نداری! این را در وجود خودت پیدا

۹. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۸.

۱۰. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۱.

۱۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۷.

۱۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

۱۳. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۶۲.

کردی، مضطرّ شدی. مضطرّ یعنی کسی که هیچ امیدی به هیچ چیز ندارد؛ درمانده‌ی مطلق! کوچک-

ترین امیدی به هیچ‌جا ندارد. هیچ ندارد. گفت:

من ز خود هست و بودی ندارم

من ز خود تار و پودی ندارم

من که از خود وجودی ندارم

من گدا من گدا من گدایم

اگر این‌گونه بیایی، محال است در را باز نکنند. آن غنیّ مطلق غیور است؛ مگر ممکن است کسی

این‌گونه برود درِ خانه‌ی حجت‌خدا و در را باز نکنند و دست نوازش به سر او نکنند؟ محال است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ